

ادیان ایرانی

گرد آورنده

مسعود رشیدی

به نام آنکه اوستایش کتاب است

چراغ راه دینش افتاب است

نام و زمان زرتشت

پیامبر ایرانی که نامش در حدود دو هزار و پانصد سال رواج داشته و اکنون استعمال میشود زرتشت میباشد. در مورد نام زرتشت باید گفته شود تلفظ اصیل نام وی **زرت اوشتره** به معنای شتر زرین میباشد اما دلیل گذاشتن چنین نامی برای همگان پیداست. شتر در زمانهای قدیم حیوان مفیدی به شمار میرفت و به دلیل ارجی که انسانهای آن زمان به این حیوان قائل بودند نام فرزندان خویش را گاهی از نام حیوانات سودمند میگذاشته از جمله اسامی دیگر که با پسوند و نام حیوانات همراه است ویشت اسپه، کرش اسپه و پوروش اسپه میباشد. قدیمی ترین اثر یونانیان که رساله‌ی آلکیادس افلاطون میباشد چنین مینماید که یونانیان زرتشت را **رازوراسترس** تلفظ میکردند. نام وی در زبان لاتین **مأنوس زورواستر** آمده است.

تاریخ زندگیش را بین ۶۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد نبشته اند. خسانتوس نخستین مورخ یونانی که چهار صد سال پیش از مسیح میزیسته زمان زرتشت را ۶۰۰۰ سال پیش از حمله خشایارشا به ایران نبشته است. ارسطو و هرمی پوس نوشته اند که زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ تروا میزیسته است. تاریخ نگاران اسلامی^۱ دوران زرتشت را در حدود سیصد سال قبل از اسکندر مقدونی نوشته اند یعنی حدود ۶۶۰ الی ۵۸۰ سال قبل از میلاد مسیح. به نوشته های یونانیان اعتباری نیست زیرا هم نوشته‌هایشان بر پایه راستی نیست و هم این که شش یا هفت هزار سال پیش از میلاد بی بنیاد میباشد زیرا دست تاریخ به چنان زمانی نمیرسد و نه سندی بر این گفته میباشد. استاد پور داود معتقد میباشد که زمان زرتشت چیزی بر حدود ۱۰۸۰ سال پیش از میلاد میباشد.

دکتر فرهنگ مهر نیز در مورد زرتشت چنین مینویسد:

اگر چه محل و تاریخ تولد زرتشت، به طور دقیق، معلوم نیست، به نظر می‌آید که ظهور او بعد از ۱۳۸۰ و پیش از ۴۹۰ یا ۴۸۰ پیش از میلاد بوده است. زیرا از یک سو در صلح‌نامه‌ای که میان پادشاه هیتیت ها و پادشاه میتانی در سال ۱۳۸۰ پیش از میلاد بسته شده و لوحه‌ی آن در سال ۱۹۰۷ میلادی در بوغازکوی کشف شده است، هنوز نام خدایان هند و ایران، مانند ایندرا، میترا، ورونه و جز اینها با هم آورده شده است و چون با ظهور زرتشت رواج آیین او، خدایان هند به نام دئو یا خدایان بیگانه نامیده می‌شوند و اهورمزد خدای یگانه است، پس به نظر می‌آید که در تاریخ ۱۳۸۰ پیش از میلاد یا زرتشت هنوز ظهور نکرده بود و یا آیین او هنوز در غرب ایران رواج نداشته است. از سوی دیگر، در تقویمی که به خط یونانی نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کاپادوس آسیای کوچک به دست آمده است، نام ماه‌های زرتشتی، اردیبهشت، خرداد... تا اسفند، ثبت شده است. پس در زمان نوشته شدن این نسخه‌ی

^۱ - بنگرید نبشته مورخین از همین نگارنده

مسعود رشیدی

تقویم، یعنی کم یا بیش در ۴۹۰ یا ۴۸۰ پیش از میلاد، آیین زرتشت در مغرب ایران رواج داشته است - یعنی زمان ظهور زرتشت پیش از این تاریخ است. از روی قرینه‌های تاریخی نظیر این دو قرینه، که برای نمونه آورده شد، ایران‌شناسان، زمان گوید زرتشت را در فاصله هزار تا ۶۰۰ پیش از میلاد می‌گیرند و در همه صورت، سخن او که به نام گاتاها، یعنی سرودها، معروف است، از دوران اول تاریخ فلسفه است .

آنچه سنت زرتشتیان می باشد چنین میگوید که در روز خرداد (روز ششم) از ماه فروردین زاده شده است. فره ایزدی از ستارگان به آتشگاه خاندان فراهیم فرود آمد و این فر به دغدو دختر فراهیم که با پوروشسب عروسی کرده بود منتقل گردید و وی با ان فره به دنیا آمد و هنگام زاده شدن خندید که همگان شگفت زده شدند شدند:

بدان گه صبح زمان دیمه داد	زراتشت فرخ ز مادر بزاد
بخندید چون شد ز مادر جدا	درخشان شد از خنده او سرا
عجب ماند در کار او باب او	وزان خنده او خوبی آب او
به دل گفت کاین فره ایزدی ست	جز این هر که از مادر آمد گریست

خدای زرتشت

اورمزد که در ابتدا اهورا مزدا می بود به معنی «خدای حکمت» یا « خدای حکیم» است. همه جا حضور دارد، همه توان و همه دان است، آفریننده و نگهدارنده و پروراننده است. قابل لمس و رؤیت نیست. صادق و عادل و رحمان است. حبيب و حامی کسانی است که دوستی‌اش را می‌جویند و اشتیاق محبت او را دارند. خدای اهورامزدا دارای صفات بسیار است که عارض بر وجودش نیستند، بلکه عین ذاتش هستند. تجلی مادی او نور است و تجلی اخلاقی او حقیقت است . مظهر اراده و اندیشه خلاق اهورا مزدا، اسپنتامینو به چم روح مقدس میباشد روح مقدس بدان سان که در اندیشه اهورامزداست، نشانه‌ی وجود آرمانی یا کامل است. هنگامی که در جریان آفرینش، اندیشه‌ی خدا جلوه‌ی مادی به خود گیرد، نقص پدید می‌آید، بنابراین با خلق انگره مینو یا اهریمن (روح شر) که ضد اسپنتامینو است، روح شر حجاب اسپنتامینو می‌شود. این دو روح ازلی هستند و از آغوش خداوند بیرون آمده اند. اسپنتامینو بر مبنای گزینش ذاتی خود، نیکوکاری را برگزید و روح شر بدکاری را انتخاب کرد. روح شر به عنوان دشمن دیرینه‌ی آدمی، با فریبهایش انسان را به دام می‌اندازد و به بدکاری می‌کشاند. آیین زرتشت از بهمن یا وهومنه یا منش نیک که به عنوان پس اهورامزدا و نخستین موجود در نظام آفرینش اهورامزداست سخن می‌راند.

مفهوم اسپنتامینو

در گاتاهای زرتشت ، اسپنتامینو یا روح مقدس از اهورامزدا و اهریمن نیروهای متخاصم می‌گردند. از این‌رو از دیرباز نظام زرتشت را دینی ثنوی یا دوگرایی که مبتنی بر اعتقاد به وجود دو اصل متضاد است شناخته‌اند . هیپولیتوس از قول آریستو کنسوس (حدود ۳۲۰ ق.م.) حکایت می‌کند که ایرانیان به دو مبدء قدیم و ازلی معتقد بودند که نخستین آنها نوری یا پدر و دومین ظلمت یا مادر بود. اودوکسوس و ارسطو این نیروها از زئوس یا اهورامزدا و هادس یا اهریمن خوانده‌اند. پلوتارک می‌گوید اهورامزدا از نور و اهریمن از ظلمت برخاسته است . اثر پهلوی معروف به « شکند گمان نیک و بیچار » (گزارش گمان شکن یا رساله‌ی رفع شک) که در قرن نهم مسیحی نوشته شده و بحثهای زیادی برانگیخته است کما بیش اثری فلسفی است، نویسنده که حکیمی دوگرایی است، ضمن پاسخ به منتقدین یهودی و مسیحی و مسلمان می‌گوید: انتساب خیر و شر به وجود خدا او را از الوهیت خود پایین می‌آورد. نیکی خدا اقتضا دارد که او نتواند شر را بیافریند، خدای علیم برای خود شریک نمی‌آفریند. خدای که مظهر رحمت است نمی‌تواند شر را بیافریند، خدای علیم برای خود شریک نمی‌آفریند . خدایی که مظهر رحمت است نمی‌تواند شر را بربنندگان خود تحمیل کند. اگر بخواهیم روح شر را دال بر طبع شرور انسانی بگیریم، کاری ناروا کرده‌ایم. شر با لذات قدیم است، وجودش وابسته به انسان نیست و آدمی نیز آن را به وجود نیاورده است. آن‌گاه که جسم بر روح چیره گردد شر فزونی می‌گیرد ولی از جسم بوجود نمی‌آید. سلطان شر همانند خدای نیکی شخصیتی اصیل دارد .

اکنون دامن این بررسی را با این بیان درهم می‌چینیم که هر چند اهریمن قرین و هم‌رتبه‌ی اهورامزدا است، اما مانند او جاودان نیست و به نیستی خواهد گرایید. اهورامزدا بوده و هست و خواهد بود، در حالی که اهریمن بوده و هست ولی در آینده وجود نخواهد داشت، و از این روی می‌توان گفت که اهورا مزدا و اهریمن در وجود، مساوی و هم‌طراز نیستند.

انسان در مکتب زرتشت

انسان مرکب از جسمی است که در معرض نابودی قرار دارد و روحی که نامیرا یا جاودان است. مهمترین قوای روحانی انسان علاوه بر خرد با عقل عبارتند از دئنا یا وجدان، اوروان یا روح، و فرّوشی یا فرشته‌ی نگهبان . انسان دارای آزادی اراده است، و در برابر کردار نیک کردار بد خویش مسؤولیت دارد. انسان باید بپذیرد که طریق نیک و صلاح یکی بیش نیست. دو جنبه‌ی اساسی اهورامزدا یعنی اسپنتامینو و انگره مینو به مقتضای فطرت، خط مشی خود را در زندگی برگزیده‌اند و اینک انسان باید میان حق و باطل و حقیقت و دروغ و خیر و شر یکی را برگزیند.

انسان قدرت دارد که بین این دو یکی را انتخاب کند . همه چیز به انتخاب خود او بسته است و آدمی، خداوند سرنوشت خویش است .

دنا

وجدان به انسان کمک می‌کند که سرنوشت سعادت‌آمیز و یا نکبت بار خود را تعیین کند. آدمی آنچه به کارد می‌درد. هر گاه انسان صالحی رخت از جهان بیرون کشد وجدان او در سرای دیگر با روحش برخورد می‌کند و به شکل دوشیزه‌ای که در کمال زیبایی است به روح او خوش آمد می‌گوید. روح، که مانند آن دوشیزه را هرگز در زندگی زمینی خود ندیده است و از جمال بی‌مثال او خیره می‌شود و جویای حالش می‌گردد. دوشیزه در جواب می‌گوید که من بیگانه نیستم، بلکه تجلی اندیشه‌های نیک و سخنان نیک و کردارهای نیک تو هستم که در هنگام حیات بر روی زمین بدانهادست یا زیده‌ای. از سوی دیگر روح شخص بدکار پس از مرگ در کنار پل داوری وجدان خود ار به صورت پیر زن زشت رویی که همانا تشخص بدکاری خود اوست می‌بیند .

فروشی

اشیاء گوناگون عالم مادی، سایه‌هایی از حقایق آسمانی هستند. همه‌ی موجودات زمینی، رو گرفت موجودات کاملی که از زمین و زمینیان بر کنارند، شمرده می‌شوند . آسمان و زمین و آب و درخت و حیوان و انسان و همه‌ی چیزهایی که به قلمرو خیر تعلق دارند، دارای فروشی یا حقیقتی کامل و جاودان هستند و فقط اهریمن یعنی روح شر و شیطانها از فروشی محرومند .

اهورامزدا در وحدت متعالی خویش می‌زیست و تصورات و مفاهیمی درباره‌ی آفرینش مادی و روحانی در خاطر می‌پروراند . فروشیهای زنان و مردان، همزادهای آسمانی ایشان هستند فروشیها حقایق کاملی هستند که اشیاء از روی آنها پدید آمده‌اند. این مخلوقات آسمانی در غایت سعادت در بهشت بسر می‌بردند و چون اهورامزدا به فکر افتاد که انسان را بیافریند، از این موجودات روحانی سؤال کرد که آیا مایلند در بهشت بمانند با به دنیای مادی که جامع خیر و شر است و به اراده‌ی او آفریده خواهد شد انتقال یابند. مشیت خداوند بر این تعلق گرفت که در کالبد هر انسان یک فروشی بگمارد تا همدم، و فرشته‌ی نگهبان او باشد. زیرا در هستی پر نقصان زمینی در درون هر فرد و هم در دنیای بیرون، جنگی بی‌امان میان نیک و بد درگیر می‌شود و آدمی در این جنگ نیازمند نیروهای آسمانی است. همزادهای آسمانی انسان خواستار آمدن به زمین شدند تا در قلب آدمی سکنی گیرند و با حمله‌ی سخت اهریمن و یارانش مقابله کنند و انسان را در پیکار با آنها یاری دهند. به این ترتیب فروشیها تبعید اختیاری را برای مدتی در دنیایی که آمیخته به لذت و رنج و خیر و شر بود برگزیدند و بر آن شدند که در کالبد آدمی تصرف کنند و به وساطت آن به نبرد با شیطان پردازند و به منظور رهایی جهان از نقص به تکاپو برخیزند.

مسعود رشیدی

وقتی کودکی پا به جهان می‌گذارد فَرَوَشی او با او همراهی می‌کند. در مقابل روح یا شخصیت فرد که همان «من» شخص است، فَرَوَشی، خلیفه خداست و همچون فرشته‌ی نگهبان و نماینده‌ی لغزش‌ناپذیر خدا نقش خویش را ایفا می‌کند فروشی هر کس کردار نیک روح تأکید و تحسین می‌کند و چون شخص به فکر کردار ناپسندی افتد وی را پند می‌دهد و از آن برحذر می‌دارد. پس مادام که شخصی در قید حیات است، فروشی به عنوان دوست و راهنمای او با او زیست می‌کند. هنگامی که شخص در می‌گذرد و روحش به جهان دیگر رجعت می‌کند تا با سرنوشت خود مواجه شود فروشی او حیات انفرادی خویش را در بهشت از سر می‌گیرد.

شَر

وجود شر در زندگی آدمی یک واقعیت سرسخت و انکارناپذیر است. زرتشت، شر را از خیر کاملاً بر کنار می‌گیرد. شر عبارت از نفی خیر نیست، بلکه دشمن فعال خیر است. شر متمم خیر نیست، در ترکیب و فطرتش خیر وجود ندارد. شر امری ذهنی یا خیالی نیست بلکه در قلمرو واقعیت وجود دارد. شر برآستی شر است. زندگی عبارت از همکاری با خیر و پیکار با شر است و خیر و شر دو قطب متضادند که با یکدیگر همزیستی دارند. شر، دشمن اهورامزدا و همچنین خصم انسان است. این حق طبیعی انسان است که با شر به جنگ برخیزد، انسان در حکم سرباز نیست که در پیکاری جاودان باید نبرد کند و گیتی صحنه‌ی پیکار اوست. وظیفه‌ی اوست که در برابر شر مقاومت ورزد و آن را در درون و برون خود ریشه کن سازد و از میان بردارد. آدمی اگر تنها خود را از شر دور نگهدارد و وجودش خیر شود در رستگاری شخصی کوشیده است. فضیلت مثبت انسان در پیشبرد خیر و پیکار با شر در جامعه است. انسان نباید به رستگاری شخصی قناعت ورزد. وظیفه‌ی جدی و عالی‌تر او این است که برای انسانیت کار و پیکار کند و در تأمین رستگاری همگانی بکوشد. جهان کامل نیست و هر کس باید با نیروهایی که موجب نقص ما هستند در تمام مراحل زندگی انسانی بجنگد. سرانجام بر اثر قرن‌ها کوشش مداوم و تلاش فراوان انسان، خیر بر شر پیروز خواهد شد و گیتی به کمال خواهد رسید. آن‌گاه سلطان شر از پا در خواهد آمد و در پیشگاه نیکی، زانو خواهد زد و به شکست خود در پیکار دیرباز و گذشته که بین قوای نور و ظلمت و راستی و دروغ و درستکاری و بدکاری جریان داشته است، اعتراف خواهد کرد .

معانی اهورا

اشو زرتشت خداوند را به نامهای اهورا ، مزدا ، آشا یا ترکیبی از آنها و بیشتر به نام اهورامزدا و یا مزداهورا و گاهی هم مزدا آشا خوانده است (برای نمونه: واژه « اهورامزدا» در یسناهای ۲-۲۸ و ۱-۵۳؛ واژه « مزداهورا» در یسنا ۱۰-۵۰؛ واژه « مزداآشا» در یسناهای ۷ و ۶-۴۹ و ۷ و ۳-۵۰؛ واژه « اهورا» در یسنا ۵-۲۸ و ۳-۴۴؛ واژه « مزدا»

مسعود رشیدی

دریسندهای ۱-۲۸ و ۲-۴۴ آمده است). آهورامزدا به چَم هستی بخش، سروردانا و داور هستی است. آنچه که فردوسی « خداوند جان و خرد » خوانده است .

اهورا از اندیشه آه به معنای هستی؛ مَزدا از ریشه مَنَ به معنای منش و خرد و آشا به معنای راستی و داد است. «آشا» همچنین، هنجار (قانون) طبیعی و خدایی است که آفرینش، را سامان می‌دهد و اندیشه، گفتار و کردار آدمیان را ارزیابی می‌کند. این سه نام، ویژگی بنیادی خداوند را که هستی (مطلق وجود)، دانایی (عقل) و داد (عدل) باشد، باز گو می‌کند. با توجه به اینکه خداوند کلی و مطلق و آدمی جزئی و آدمی جزئی و نسبی است؛ شناخت خداوند با تواناییهای محدود آدمی و تعریف او با واژه‌های قراردادی شدنی نیست. با همه‌ی اینها، آدمی کوشاست تا با خرد « مَنَ » وجدان « دانا » و بینش « بادا » حقیقت هستی وجود را دریابد و دهنده‌هستی (خالق) را بشناسد. خدای زرتشت، آهورامزدا، هستی دهنده و خرد است. نخستین بخش نام خداوند « آهورا » به چشم هستی‌بخش است. « هستی » را می‌توان دریافت ولی نمی‌توان بیان کرد. در بودن (تحقق) هستی دو دلی (تردید) روانیست. اوستا از هستی و ناهستی، زندگی و نازندگی، سَپَنَتامَینِیو و اَنگَرَمَینِیو سخن می‌گوید. زندگی و سَپَنَتامَینِیو، هستی؛ نازندگی و اَنگَرَمَینِیو، ناهستی‌اند. هستی و ناهستی هر دو واقعیت‌اند. یعنی در خارج تحقق دارند ولی تنها هستی، هستی دارد . ناهستی واقعیت دارد ولی هستی ندارد. در دانش دین زرتشتی، تنها داده‌های آهورامزدا هستی دارند. جهان، زندگی، راستی، نیکی، پیشرفت، آدمی، حیوان، گیاه و جماد، همه هستی دارند. هستی (وجود) در این مفهوم همان است که در فلسفه ایرانی به وجود اعتباری انتزاعی به معنای عام بدیهی بیان می‌شود. زیرا داده آهورامزدا هستند. مرگ واقعیت است ولی، هستی ندارد. زیرا داده آهورامزدا نیست بلکه پدیده‌ای است غیرآهوری .

گوهر هستی یکی، جهانی، کلی و همه جاگسترده است. به گفته اشوزرتشت: «آهورامزدا، آن هستی جهانی و کلی است که همه هستیها داده‌ی او و پایدار از اوست». از این رو اشوزرتشت آن سرچشمه‌ی نادیده را آهورا یعنی هستی، سرچشمه‌ی هستی و دهنده هستی می‌خواند . در گاتها (کتاب مقدس زرتشت)، هستی بخشی یا آفرینندگی آهورامزدا، با دو واژه‌ی « داتار » و « تَشا » بیان شده است . داتار یا دادار از ریشه « دا » به معنای دادن دهنده‌هستی (وجود) و شکل‌دهنده آن (خالق) است. همان‌گونه که خورشید نور، گرمی و زندگی می‌بخشد، « دادار » خوبی و نعمتها را ارزانی می‌دارد. و همان‌گونه که معمار و مهندس، سازندگی می‌کنند و به اشیاء شکل می‌دهند، « تشا » به موجودات چهره می‌دهد .

برخلاف نظریه مذاهب ابراهیمی که خداوند همه چیز را از هیچ به وجود آورده است، در دین زرتشت آهورامزدا از آنچه دارد موجودات را هستی می‌دهد. از همین‌رو، آفرینش بنا به فلسفه زرتشتی، قدیم است. همیشه با آهورامزدا و در آهورامزدا بوده است . در فلسفه زرتشتی، « اهو » یا گوهرهستی موجودات زنده در « فروهر » آهورامزدا است. « فروهر » نمادگر گوهرهستی است که در همه‌ی زندگان، امُشا سَپَنَدان (فرشتگان برتر) و آدمیان هست، نادیدنی است و پیکره‌ای که از او ساخته‌اند، پنداری (خیالی) است. آهورامزدا جهان و همه نعمتها را از « هستی » خود داده است. از این‌رو جهان هستی از خداوند جدا نیست . ولی آهورامزدا «کلی» و « مطلق » است و گیتی جزئی و نسبی است .

مسعود رشیدی

آهورامزدا «کلی» است یعنی اجزایی ندارد. بنابراین، در عین اینکه جهان از خدا جدا نیست، جزئی از خدا نیست. آهورامزدا «کلی» است و حتی به فروزه‌های خود (امشاسپندان و سپنتامینیو) مقید نیست. هر چند فروزه‌هایش از او جدا نیستند و گاتها، آهورامزدا را با فروزه‌هایش می‌شناساند و بر آنها حمل و تعبیر می‌کند. این فروزه‌ها قائم به آهورامزدا هستند و مانند خود آهورامزدا بیکران (نامحدود و نامحصور) اند. این ویژگی آهورامزدا همانست که با «مطلق» بودن بیان می‌شود. آهورامزدا بی‌آغاز، بی‌انجام است. آفرینندگی آهورامزدا را از راه فروزه‌ی دهندگی و سازندگی سپنتامینیو می‌شناسیم. همان‌گونه که در جایی دیگر خواهیم گفت سپنتامینیو یا گوهرهستی (ذات وجود) یکتاست و با آهورامزدا یکی است. آفریدن و افزودن، اقتصادی ذات آهورامزدا است و آفرینندگی همیشه با او بوده است. شناخت «گوهر» هستی، تنها در خرد و وجدان میسر است. گاتها، آهورامزدا را گوهرهستی و روان افزاینده (مقدس) می‌خواند. هستی همه موجودات از سرچشمه زاینده‌ی گوهر هستی مایه می‌گیرند .

معنای مزدا

دومین بخش نام خداوند «مزدا» به معنای گوهر و دهنده خرد است. در گاتها خرد فزاینده (مقدس) به عنوان نخستین فروزه آهورامزدا آمده است. آهورامزدا در خرد خود، جهان را آفریده و آفرینش را هنجار داده است. اشوزرتشت از راه خرد، آهورامزدا را شناخت؛ و آهورامزدا خود را در خرد زرتشت ظاهر کرد و اشو زرتشت از راه خرد، مردم را به همکاری و همگامی با آهورامزدا فرار می‌خواند. خرد مقدس (منش نیک) رشته‌ای است که سراسر گاتها را به هم پیوند می‌دهد. گاتها خداوند را همه دانا و سازنده می‌خواند. (برای نمونه به یسنا ۷/۱۱/۸-۷/۳۱ و یسنا ۷/۶/۴-۳/۴۴ نگاه کنید). همین اندیشه‌ای که افلاطون و مولوی را سخت تحت تأثیر قرارداد تا خداوند و حقیقت غائی را اندیشه بدانند .

ای برادر تو همین اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی و بود خاری، تو همچون گلخنی

در همه جای گاتها به مردمان سفارش شده که در هر کار نخست با خرد خود رایزنی کنند.

نام دیگر خداوند

سومین نام خداوند «آشا» به معنای راستی، داد و هنجار (قانون) آهورایی است که جهان و آفرینش را سامان می‌دهد. «آشا» خواست آهورایی (مَشیت الهی) است. در دین زرتشت، قانون خدایی با قانون طبیعی یکی و آن «آشا» است: کُنِش قانونی که باراستی و داد یگانه است. آشا، میزان (شاخص) است. این آدمی است که باید کُنِش خود را با «آشا» هم آهنگ کرده، باراستی و داد رفتار کند تا خوشبخت شود. «آشا» داده‌ی آهورامزدا است. آشا در کارهای

مسعود رشیدی

آدمی دخالتی ندارد. آدمی از آزادی گزینش (اختیار) برخوردار است. ولی نتایج کار آدمی با میزان آشا سنجیده می‌شود. آشا میزان سنجش چندی و چونی است و این زندگی و آینده انسان، مقدر نیست، ولی قانونی که نتیجه و پاداشی کارهای آدمی را معین می‌کند، مقدر است، هر کس با آگاهی از نتایجی که بر هر علمی باز است می‌تواند راه خود را انتخاب کند. سنجش، کارکرد رابطه علت و معلول است .

ویژگیهای اهورا مزدا

آهورامزدا «خوبی و داد» مطلق و بدون قید و شرط است بدی در آستان او راه ندارد. خداوند زرشت، کینه‌توز و انتقامجو نیست. او از بدی و ویرانگری دور است. او خشم نمی‌شناسد و از همین‌رو مورد پرستش است. آنان که بدی می‌کنند، محصول کاشته خود را که طبق قانون آشا همان بدی است، درو می‌کنند. انتقامجویی و یا مجازات کار خدانیست. آهورامزدا برای همه خوشبختی می‌خواهد. از این‌رو «راه درست زیستن» را از پیش نشان داده است. آنان که کجروی می‌کنند و با آشا بیگانه می‌شوند، سرانجام رنج می‌بینند و این میوهی کارکرد خودشان است و نه مجازات خداوند .

اشوزرشت پس از اینکه خداوند را هستی‌بخش (اهورا)، همه دانا (مزدا) و دادگر (آشا)، فراگیرنده و دهنده‌ی همه‌ی خوبیها (سپنتامینیو) معرفی می‌کند، شش فروزه بنیادی دیگر برای خداوند برمی‌شمارد و همچنین می‌گوید که پرتوی از این فروزه‌ها در آدمی نیز وجود دارد. اشوزرشت خداوند را جهان برونی، جهان درونی و اهورایی توصیف می‌کند.

از جنبه جهان برونی اهورامزدا همه جا هست: در جهان و ماوراء آن. جهان، وابسته به اهورامزداست ولی او به جهان متکی نیست. او خارج از زمان و مکان است ولی زمان و مکان در او و با اوست .

از جنبه جهان درونی خداوند در همه چیز جلوه‌گر است: در سنگ ریزه‌ی بیابان، در دانه‌ی گیاه، در زندگی حیوان و در اندیشه و روان انسان. او در همه‌ی هستیهاست. هستی تنها بر اهورامزدا استوار است. خداوند اهوراست، اندام و پیکره ندارد ولی از راه فروزه‌های خود - که منحصراً نیک و اخلاقی هستند- با افرادی که بخواهند ارتباط شخصی برقرار می‌کند. گفتیم که پرتوی از فروزه‌های اهورایی در آدمیان هست، از این‌رو می‌گوییم که اهورامزدا آدمی را در شبّه اخلاقی خودش هست کرد. این «شبّه» نشان دهنده «اشتراک فروزه‌ها»ست و این اشتراک فروزه‌ها ایجاد «رابطه»ای می‌کند که بین نیکوکاران و اهورامزدا برقرار می‌شود. اهورامزدا پیکره ندارد. به گفته جرج کارتر، دین زرتشت کم‌تر از هر دین دیگری فروزه‌های مادی بشری (اندام و خصوصیت مربوط به آنها) را به خداوند نسبت داده است. پیکره خیالی فروهر را برخی از روی ناآگاهی پیکره اهورامزدا، خوانده‌اند که درست نیست .

مسعود رشیدی

در (برخی از) ادیان ابراهیمی، هم خداوند در برابر پیامبر ظاهر می‌شود (معراج در اسلام و حضور پیامبر در پیشگاه خداوند در کوه طور.) و هم پیامبر به حضور خداوند می‌رود البته بدون اینکه خداوند را ببیند. در دین زرتشت پیامبر هیچ گاه، با اهورامزدا روبه‌رو نمی‌شود بلکه اشوزرتشت تنها در اندیشه و وجدان خود اهورامزدا را می‌بیند و پیام او را دریافت می‌کند. این همان ارتباطی است که بین اهورامزدا و آدمیان از راه خرد، وجدان، مهر و دیگر فروزه‌های اهورایی برقرار می‌شود. اشوزرتشت از راه اندیشه، وجدان و بینش خدا را شناخت و پیام او را دریافت داشت. بنابراین آنچه زرتشت از خدا می‌شناسد، فروزه‌ها و تواناییهای اوست. همچنین زرتشت به یاری خرد و آشا در می‌یابد که پرتوی از این فروزه‌ها در آدمی وجود دارد. او متوجه هست که آدمی با تواناییهای جزئی و نسبی و با به کار بردن واژه‌های قراردادی نخواهد توانست خداوند کلی و مطلق را بیان کند. از این‌رو از اهورامزدا درخواست دارد که به همه آدمیان آن خرد (وهومن) ، وجدان (دأنا) و بینش (بأدا) را ارزانی دارد تا بتوانند برای خود به هستی (وجود) و دهنده‌ی هستی (خالق) پی‌برند .

اشوزرتشت، دین تازه‌ای را آموزش داد که در آن خداوند، هستی بی‌کران، کمال اخلاق، خوبی افزاینده، راستی و داد مطلق و پیشرفت دهنده است؛ که در آن آدمی با داشتن پرتوی از همه فروزه‌های اهورایی همکار اهورامزداست؛ که در آن سپنتامینیو بازتاب افزاینده‌ی و سازندگی اهورامزدا و نشان دهنده فراگرد دائمی آفرینش است؛ که در آن آشا قانون تغییرناپذیر راستی و پیشرفت است؛ که در آن تقدس چیزی جز خوبی، افزاینده‌ی، فراوانی و پیشرفت نیست. اشوزرتشت گفت که خداوند نیازی به قربانی و نذر ندارد و با مراسم ظاهری فریب نمی‌خورد؛ که مردمان امناء جهان و موجودات آن هستند و باید در نگاهداری آن کوشا باشند؛ که خشونت به انسانها، آزار به حیوانات، صدمه به گیاه و تخریب محیط زیست ناسپاسی نسبت به اهورامزداست. بزرگی و شکوه خداوندی که اشوزرتشت او را به نام «اهورامزدا» توصیف کرده و به مردم نشان داده است در نوشته‌های دینی و فلسفی جهان بی‌همتا است.

خدای زرتشت با آتش یکی نیست

آذر که درگاتها « آتَرُ » است به معنای آتش و یکی از ایزدان است. در هیچ کجا گاتها خدا را با آتش یکی ندانسته است. در همه ادیان « نور » نماد خداست. در سنت یهود، خدای یهود در آتش و نور ظاهر می‌شود و با موسی گفت و گو می‌کند. در انجیل آتش در حد کمالش نمادی از خداست. در قرآن خداوند نور آسمانها و زمین است. در اوستا نیز اهورامزدا نور خوانده شده است. در همه اقوام ابتدایی وقتی می‌خواستند به خدایان نذر و فدیة بدهند آنها را در آتش می‌ریختند زیرا باور داشته‌اند که با رفتن شعله و دود به آسمانها، خواهش فدیة دهندگان زودتر برآورده می‌شود .

زرتشتیان نور را نمادی از اهورامزدا می‌دانند و در هنگام نماز به نور، خواه خورشید ماه و آتش نگاه می‌کنند. نور و روشنایی سر منزل خدایی است. با توجه به اینکه خدا همه جا هست و نور خورشید همیشه بر بخشی از زمین

مسعود رشیدی

می‌تابد، قبله‌گاه زرتشتیان نور است زیرا خدا همه جا هست و سرمنزله او جای معینی ندارد. و از این‌رو، نور مناسب‌ترین قبله‌گاه به نظر می‌رسد. نکته دیگر این است که هنگامی که یک نفر زرتشتی می‌گوید آتش مقدس است و نباید آلوده شود، او یک دستور مذهبی را انجام می‌دهد- تقدس در فرهنگ زرتشتی یعنی راستی، پاکی، سازندگی و فراوانی. همه عناصر طبیعت مقدس‌اند و باید از آلودگی حفظ شوند. آب، خاک، هوا، آتش و هر چیز دیگر. ریختن چیزهای پلید در آتش باعث آلودگی هوا می‌شود. امروزه در همه کشورهای متمدن، جنبشی در جهت جلوگیری از در جریان است.

اخلاق زرتشتیان

اخلاق زرتشتی که هم‌آهنگ با دوگرایی اخلاقی است در سطحی بسیار عالی قرار دارد و با تمام نیروی خود اندیشه‌ی نیک و گفتار نیک و رفتار نیک را تأکید می‌کند. مقدسات اخلاقی را هرگز نمی‌توان به صورتی موجزتر از این عرضه داشت و این بهترین چیز است که می‌توان درباره‌ی اخلاق زرتشتی گفت. هرگونه انحرافی که از لحاظ دینی و فلسفی در آیین زرتشت روی داده باشد، این نکته مسلم است که مؤبدان زرتشتی همواره اخلاق را در یک سطح عالی نگه داشته‌اند. یکی از خصوصیات این اخلاق درخور توجه است و آن این است که به هیچ وجه التفاتی به ریاضت‌کشی و عزلت‌گزینی نداشته است. در وندیداد آمده است «کسانی که نمی‌خورند نیرومند نیستند، نه توان نیکوکاری دارند نه برای کشاورزی آماده‌اند و نه برای فرزندآوری». در رساله‌ی سد در ذکر شده است معنی روزه‌گرفتن همانا پرهیز از گناهان است و همه‌ی اعضای آدمی مانند چشم و زبان و گوش و دست و پا باید روزه‌دار باشند.» داریوش بزرگ در فرمانهای نوشته بر سنگ گفته است: «ای انسان این فرمان اهورا مزداست به تو، بد اندیش مباش، راه نیکی را رها مکن، و آلوده گناه مشو.»

چند گفتار از زرتشت

یسنا ۴۵ بند (۲)

من از این دو نیروی معنوی سخن خواهم گفت که در آغاز هستی، آن یک که سپنتا بود به آن دیگری که بد بود چنین گفت: نه اندیشه‌های ما، نه آموزش ما، نه خواهندگی ما، نه باورهای ما، نه گفتار ما، و نه کردار ما، نه دانستگی ما، نه روان ما هیچ یک با یکدیگر یگانگی ندارد .

یسنا ۳۰ بند (۳)

در آغاز دو معنا بودند که آنها را توأمان می‌شناسند و یکی نیک و دیگری بد است، در اندیشه، در گفتار و در کردار. از میان این دو معنا، دانایان، نیکی را برمی‌گزینند، نه نادانان

بند (۴)

آن‌گاه که این دو معنا به هم رسیدند، در آغاز، زندگی و نه - زندگی را به راه انداختند. باشد که بدترین هستی، در فرجام، از آن پیروان دروغ باشد، و برای راستان، بهترین اندیشه

بند (۵)

از میان این دو معنا، دروغ، کردن بدترین چیزها را برگزید ولی معنای قدسی، سپنتامینیو، در کسوت استوارترین آسمانها با راستی یک شد و همه‌ی کسانی که از خشنود ساختن اهورامزدا شاد می‌شوند، چنین کردند .

بند (۶)

دیوان (خدایان بیگانگان) نیز، از میان دو معنا گزینش درست نکردند، زیرا آن‌گاه که در آستانه‌ی شک بودند اهریمن به آنان نزدیک شد و بدینسان بدترین اندیشه را برگزیدند و با خشم هم دست شدند و زندگی انسان را تباه کردند .

یسنا ۳۱ بند(۱۱)

از آغاز، ای مزدا، که تو با اندیشه‌ات برای ما از آن زمان که روان زندگانی را کالبد بخشیدی، تنها، دانستگیها و نیروهای اندیشه را به وجود آوردی، از آن زمان که کردارها و پندارها را آفریدی تا انسان آزادانه بخواهد. با آگاهی بر پیروزی نهایی خوبی بر بدی، آدمی در همه مراحل زندگی باید با رایزنی خرد از راستی و داد (آشا) پیروی کرده، با مهر و دوستی و فروتنی (آرمیتی) به هم نوع خود، بدون چشم داشت پاداش خدمت کند تا نیروی اهورایی (خسترا) در روانش توان گیرد و به خودشناسی و رسایی (هأروآتات) برسد و از آن پس زندگانی جاودانی (امرتات) یابد و در منزل روشنایی بی‌کران، خرد بی‌پایان، و راستی مطلق در آرامش و شادی هستی یابد.

مانی

بنیان تفکر مانی

مانی، یک روحانی زرتشتی بود که مدعی وحی شد و مذهبی التقاطی پدید آورد. او آراء ادیان زرتشت و بودا و مسیحیت و عرفان سویی را در هم آمیخت. وی وجود شر را با نظریه دونالیسم خود توجیه کرد. به نظر او، نور همانا خداست و شیطان از شر برخاسته است و ماده، اساس شر است و خواهشهای نفسانی، شرند. مانی شعوت و ریاضیت و تجرد از رواج نکردن) و رزوه گرفتن را توصیه می نمود .

مانی و بهرام

نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم و نیمه اول سده‌ی سوم میلادی در تاریخ ایران دوره‌ای است، که دولت اشکانی رو به سقوط داشت و دولت ساسانی پایه‌های حکومت خود را استوار می‌ساخت. در این دوره مانی‌زاده شده و دین جدیدی را پایه‌گذاری کرد .

مانی در روز تاج‌گذاری شاپور اول (سلطنت از ۲۳۹ تا ۲۷۳ میلادی) به حضور او رسید و کتاب شاپورگان خود را، که به فارسی روزگار ساسانی نوشته بوده و به نام شاپور، آن را شاپورگان نامیده بود، به او تقدیم کرد. پس از شاپور هرمز به سلطنت رسید، که پس از یک سال درگذشت. پس از هرمز، بهرام به سلطنت رسید و مدت سه سال، از ۲۷۴ تا ۲۷۷ میلادی، سلطنت کرد. به دستور بهرام، مانی در سال ۲۷۷ میلادی به قتل رسید. در دوره‌ی سلطنت اردشیر و شاپور، مانی با مسافرت به جاهای مختلف و اعزام نمایندگان به شرق و غرب جهان آن روزگار جوامع مانوی متعددی تأسیس کرد. با قتل مانی پیروان او، از ترس قتل، به سوی شرق دولت ساسانی گریختند .

مانی هفت کتاب نوشته بود، که به جز شاپورگان همگی به سریانی بودند. آثار مانی و رسالات و سخنان او را پیروان او به زبانهای مختلف، فارسی، پهلوی اشکانی، سغدی، چینی، یونانی، قبطی و لاتینی ترجمه کردند .

زندیکان به دست مغان کشتار می‌شوند

مانویان از زمان بهرام تا سقوط ساسانیان در سال ۶۵۸ میلادی، (سال ۳۱ هجری قمری) که «زندیک» یعنی «اهل تأویل» نامیده می‌شوند تحت تعقیب حکومت ساسانی بودند. مدارک بسیاری از متون تاریخی در مورد شکنجه‌ها و کشتارهای جماعت مانویان، سخن گفته‌اند. تردیدی نیست که جامعه ساسانی دچار بحران فکری و دینی بوده و این بحران در اوائل ظهور اسلام، یکی از عوامل جدی سقوط امپراطوری ساسانی بوده است .

مانویان (زنادقه) در عهد عباسی

از سرنگونی دولت ساسانی تا روی کار آمدن دولت عباسی در سال ۱۳۲ هجری، مانویان، (یا زنادقه) آزادی داشتند و به تبلیغ پرداختند. در این دوره ادبیات مانوی، از جمله آثار خود مانی، به عربی ترجمه شدند. از نوشته‌های مانوی، که به عربی ترجمه شده بودند و به تدریج از میان رفتند، دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و ابن الندیم و مسعودی و یعقوبی و قاضی عبدالجبار، در آثار خود مطالبی آورده‌اند. جامع‌ترین مطلب درباره‌ی مانی و مانویان شرحی است که ابن الندیم در الفهرست آورده و پس از شرح ابن‌الندیم، شرحهایی هستند که شهرستانی در الملل و النحل و قاضی عبدالجبار در المغنی آورده‌اند.

آثار مانی

در اوایل سده‌ی بیستم میلادی آثاری از مانی و مانویان به زبانهای فارسی میانه، پهلوی اشکانی، سغدی و چینی از ترفان، واقع در ترکستان چین، به دست آمد. پیش از به دست آمدن آثار مانی و مانویان، منابع مطالعه درباره‌ی مانویت نوشته‌هایی بودند که مخالفان مانویت یا مورخان و ملل و نحل نویسان در رد بر مانویت و یا در شرح احوال مانی و افکار او نوشته بودند. از جمله‌ی نوشته‌هایی، که به آن استناد می‌شد، نوشته‌ی شهرستانی بود. علامه‌ی مجلسی در بحارالانوار شرحی، با استفاده از ملل و نحل شهرستانی و شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، در مورد مانی، توضیحاتی را آورده است.

زاد و مرگ مانی

شهرستانی گوید: «اصحاب مانی حکیم، پسر فاتک هستند که در زمان شاپور پسر اردشیر ظهور کرد و او را بهرام پسر هرمز پسر شاپور کشت، و آن پس از عیسی بن مریم بود. و او دینی میان مجوسیت و نصرانیت به وجود آورد و به نبوت مسیح قائل بود و به نبوت موسی قائل نبود.»

آرای مانی به روایت شهرستانی

محمدبن هارون، معروف به ابی عیسی وراق، که در اصل مجوسی بود و به مذاهب قوم آگاه بود، حکایت کرد: حکیم مانی پنداشت که جهان مصنوع است، مرکب از دو اصل قدیم: یکی از آن دو روشنی و دیگری تاریکی، آن دو ازلی هستند، همیشه بوده‌اند و همیشه خواهند بود، و انکار کرد وجود شیئی را که از اصل قدیم نباشد، و پنداشت که آن دو پیوسته قوی، حساس، دراک، سمیع، بصیر هستند، و آن دو با این همه در نفس و صورت و فعل و تدبیر متضاد هستند. و آن دو در جا برابر هم قرار دارند، مانند برابر بودن شخص و سایه‌اش. پس مانویان در آمیزش نور و ظلمت و سبب آن و رهایی نور از ظلمت و سبب آن اختلاف پیدا کردند. برخی از آنها گویند: روشنی و ظلمت به خبط و اتفاق آمیخته شدند، نه به قصد و اختیار. و بیشتر آنها گویند: همانا سبب آمیزش این بوده است که تنهای ظلمت

مدتی روح خود را رها کردند، پس روح ظلمت نگریست و روشنی را دید، پس تنها ی خود را به آمیزش با روشنی برانگیخت، پس تنها دستور او را اجابت کردند، به سبب شوقشان به شر .

پس هنگامی که پادشاه روشنی آن را دید فرشته‌ای از فرشتگان خود را با پنج جزء از جنسهای پنجگانه‌اش به سوی آنها روانه کرد . پس اجزای پنجگانه‌ی روشنی با اجزای پنجگانه‌ی تاریکی درآمیختند، پس دود با نسیم درآمیخت، و همانا حیات و روح در این جهان از نسیم و هلاک و آفات از دود است. و حریق با آتش و روشنی با ظلمت و سموم با باد و ضباب با آب درآمیختند. پس هر چه در جهان است از منفعت و خیر و برکت از اجناس روشنی و هر چه در آن است از مضرت و شر و فساد، پس از اجناس ظلمت هستند .

پس هنگامی که پادشاه روشنی این آمیختگی را دید به فرشته‌ای از فرشتگان خود فرمان داد که این جهان را بسازد . پس او این جهان را بدین هیئت که اکنون هست ساخت، برای رهایی اجناس روشنی از اجناس ظلمت و همانا خورشید و ماه و دیگر ستارگان برای پالودن اجزاء روشنی از اجزاء ظلمت به حرکت درآمدند، پس خورشید روشنی‌ای، که با شیاطین گرمی و ماه روشنی‌ای، که با شیاطین سردی آمیخته شده است، می‌پالاید. و نسیم، که در زمین است، پیوسته بالا می‌رود، چون از شأن اوست که به سوی جهانش بالا رود. و هم چنین جمیع اجزاء روشنی پیوسته در صعود و بالا رفتن هستند، و اجزاء ظلمت پیوسته در نزول و فرو رفتن تا اجزاء نور از اجزاء ظلمت رهایی یابند و آمیختگی از میان برود و ترکیبها حل شوند و کل اجزاء به کل خود و جهان خود بپیوندند و آن قیامت و معاد است .

مانی گوید: و از آنچه در رها کردن و جداکردن و به بالا راندن اجزاء روشنی کمک می‌کند تسبیح و تقدیس و گفتار نیک و کردار نیک است، پس بدان اجزاء روشنی از طریق کهکشان به فلک قمر می‌رود و قمر از آغاز ماه تا نیمه‌ی ماه آنها را پیوسته می‌گیرد، پس ماه پر می‌شود و بدر می‌گردد. پس آنها را از نیمه‌ی دوم ماه تا پایان ماه به خورشید می‌رساند و خورشید آنها را به سوی روشنی بالای خود روانه می‌کند، پس آن عناصر روشنی در آن جهان به سیر خود ادامه می‌دهند تا برسند به نور اعلائی خالص. این عمل پیوسته انجام می‌گیرد تا چیزی از عناصر روشنی در این جهان نماند، مگر مقدار کمی که در ظلمت بسته شده، و خورشید و ماه نتوانند آن را پاک کنند. پس در این هنگام فرشته‌ای که زمین را حمل می‌کند برمی‌خیزد و فرشته‌ای که آسمانها را گرفته است آنها را رها می‌کند، پس بالا به پایین فرو می‌ریزد. آن گاه آتشی افروخته می‌شود که بالا و پایین را می‌سوزاند و آتش‌سوزی ادامه می‌یابد تا آنکه آنچه از روشنی در آن است رها گردد. و مدت آتش‌سوزی هزار و چهار صد و شصت و هشت سال است .

و حکیم مانی در باب الف از انجیلش و در آغاز شاپورگان (شاپورگان تنها کتابی است که مانی به فارسی میانه نوشته بوده و همان طور که گذشت، آن را به شاپور ساسانی تقدیم کرده بود. بخشی از شاپورگان مانی به دست آمده است و در آثار زیر چاپ و شرح و ترجمه شده است :

۱-کتایرانیکا، ج ۹، ص ۷۹ و پس از آن .

۲- مجله BSOAS ج XLII ، بخش ۲، ۱۹۷۹ و ج، بخش ۲، ۱۹۸۰

می‌گوید که پادشاه جهان روشنی در همه‌ی سرزمین خود هست و هیچ چیز وجود ندارد که از او تهی باشد، و او ظاهر و باطن است، و او را نهایی نیست، مگر از جهتی که بر سرزمین دشمنش منتهی می‌شود . و همچنین گوید که پادشاه جهان روشنی در ناف سرزمین خویش است . و گوید که آمیختگی قدیم آمیختگی میان حرارت و برودت و رطوبت و یبوست، و آمیختگی حادث میان خیر و شر است .

مانی بر اصحابش پرداختن یکدهم از همه‌ی اموال ، و نمازهای چهارگانه در روز و شب ، و نیایش به خدا، و ترک دروغ‌گویی، و قتل و دزدی، و زنا و بخل و جادوگری و پرستش بتها را واجب کرده است، و خودداری کردن از کاری نسبت به جاندارانی که اگر آن کار را با خودش بکنند خوشش نیاید گفتنی است که مانی پیروان خود را به دو گروه

گزیدگان و شنوندگان تقسیم کرده بوده و برای هر یک از دو گروه وظایفی معین نموده بوده است. «دعوت به حق» «ترک کذب» و «قتل» و «سرقه» و «زنا» و «بخل» و «سحر» و «عبادات اوئان» و «خودداری از آزار رساندن به جانداران» وظیفه‌ی همه‌ی مانویان بوده است. «پرداختن عشر اموال» و «نمازهای چهارگانه» خاص شنوندگان بوده است. گزیدگان «نمازهای هفتگانه» داشته‌اند. علاوه بر آنچه در این کتاب آمده وظایف دیگری هم مانی بر پیروان خود واجب کرده بوده است از جمله روزه .

اعتقاد مانی در شرایع و انبیاء

نخستین کسی که خدای تعالی با علم و حکمت مبعوث کرد آدم ابوالبشر بود، پس از او شیت را مبعوث کرد، پس از او نوح را، پس از او ابراهیم را، علیهم الصلاة والسلام، آن‌گاه بودا را به سرزمین هند و زردشت را به سرزمین فارس و مسیح، سخن خدا و روحش را، به سرزمین روم و مغرب و پس از مسیح پل را به روم و مغرب مبعوث کرد. آن‌گاه خاتم‌النبیین می‌آید (البته بنا به نظر بیرونی که مبتنی بر شاپورگان است، مانی خود را خاتم‌النبیین میدانسته است) .

مانی پایان جهان (به روایت شهرستانی)

ابوسعید مانوی ، یکی از رئیس‌ان مانوی، گوید که از آغاز آمیختگی روشنی و ظلمت تا زمان او (۲۷۱ هجری) ۱۱۷۰ سال گذشته است و تا زمان خلاص روشنی از ظلمت ۳۰۰ سال باقی مانده است . بنا بر مذهب مانی مدت آمیختگی روشنی و ظلمت ۱۲۰۰۰ سال است، پس از مدت آمیختگی در زمان ما (۵۲۱ هجری) ۵۰ سال باقی مانده است. پس ما در آخر آمیختگی و آغاز خلاص هستیم و تا خلاص کلی و انحلال تراکیب عناصر روشنی از عناصر ظلمت ۵۰ سال باقی مانده است .

اسطوره‌ها و نقش آنها در نزد مانویان

در نوشته‌های مانوی آمده است : که پس از آنکه اهریمن به جهان روشنی حمله می‌برد، پدر بزرگی ، خدای مانی، هرمزد را به جنگ او می‌فرستد، هرمزد شکست می‌خورد و « پدر بزرگی »، ایزدی را به کمک او می‌فرستد و این ایزد موفق می‌شود هرمزد را نجات دهد، اما مقداری از سلاح او، نسیم، باد، آذر، آب و روشنی، در دست اهریمن به اسارت باقی می‌مانند. « پدر بزرگی » برای بیرون آوردن نسیم و باد و آذر و آب و روشنی ایزدی را که مهریزد نامیده می‌شود مأمور می‌کند تا این جهان را برای پالودن عناصر روشنی از ظلمت بیافریند. مهریزد ، که دیوان را شکست داده، از پوست آن دیوان، که کشته شده‌اند، ده آسمان و از تن آنها هشت زمین را می‌سازد و دیوانی را که اسیر کرده زنده به آسمان آویزان می‌کند. مهریزد از عناصر روشنی که نجات داده شده‌اند و آلوده نگردیده‌اند خورشید و ماه و از عناصری که کمی آلوده شده‌اند ستارگان را در فلکی خاص آنها، که فلک یازدهم است، می‌سازد. برای بیرون آوردن عناصری، که اسیر ظلمت هستند، سه چرخ می‌سازد، یکی را از آذر، دیگری را از آب و سومی را از باد. مهریزد از پسران خود برای پالودن عناصر روشنی از ظلمت کمک می‌گیرد. پادشاه عظمت را مأمور اداره‌ی چرخها می‌کند، نگهبان شوکت را

مسعود رشیدی

مأمور می‌کند که آسمان را نگهداری کند و اطلس را مأمور می‌کند که بر زمین پنجم بایستد و زمینهای ششم و هفتم و هشتم را بر دوش خود نگه دارد. در این هنگام که دنیا بی‌حرکت است « پدر بزرگی » فرستاده‌ی سوم، را می‌آفریند و او دوشیزه‌ی روشنی را. این دو خود را عریان به دیوانی، که در فلک آویخته شده‌اند، نشان می‌دهند. دیوان نر با دیدن دوشیزه‌ی روشنی دچار حالت انزال دست می‌دهد و عناصر روشنی را که در خود اسیر کرده‌اند فرو می‌ریزند. از آنچه در دریا ریخته می‌شود غول عظیمی به وجود می‌آید. این غول عظیم را الماس نور یکی دیگر از پسران مهریزد، به بند می‌کشد و مانع می‌گردد که کاری از او سربزند. از آنچه بر زمین می‌ریزد گیاهان و درختان به وجود می‌آیند. دیوان ماده با دیدن فرستاده‌ی سوم سقط جنین می‌کند و زمین را از دیوان پر می‌کند.

بنای کبیر بهشت جدید را می‌سازد. این بهشت بدان منظور ساخته می‌شود که عناصر روشنی رها شده از ظلمت در آنها جمع شوند. پس از پایان جهان بهشت جدید به بهشت اصلی متصل می‌شود. عناصر روشنی از راه کهکشان به ماه می‌روند. در پانزده روز اول ماه، عناصر روشنی در آن جمع می‌شوند و در پانزده روز دوم ماه، عناصر روشنی از ماه به خورشید می‌روند و از آنجا به بهشت جدید، حاکم بهشت جدید هر مزد است. وقتی اهریمن می‌بیند که عناصر روشنی با گردش فلک رها می‌شوند انسان را به وجود می‌آورد. وی دو دیو را مأمور می‌کند که همه‌ی دیوان را ببلعند. این دو دیو همخوابگی می‌کنند و آدم و حوا را به وجود می‌آورند و از این دو، انسانها، که هر کدام زندانی برای عناصر روشنی هستند، به وجود می‌آیند. « پدر بزرگی » با فرستادن پیامبران انسان را راهنمایی می‌کند که خود را از ظلمت نجات دهند، با اعمال نیک مانی - همان طور که گذشت پیروان خود را به دو گروه تقسیم کرده است. گروه برگزیدگان که از وظایف آنها این بوده که ازدواج نکنند و زندان برای روح نسازند. این گروه را مانی بهشتی دانسته است. گروه دوم که عوام مانوی بوده‌اند شنوندگان نام داشته‌اند. روح این گروه پس از مرگ به این جهان باز می‌گردد. (تناسخ) آمد و رفت روح شنونده تا زمانی ادامه می‌یابد که آن روح به درجه‌ی برگزیدگی برسد و پس از مرگ به بهشت جدید برود.

مزدکیان به روایت شهرستانی

مزدک که بود؟

مزدک کسی است که در روزگار قباد، پدر انوشیروان، ظهور کرد، و قباد را به مذهبی فراخواند و قباد دعوت او را اجابت کرد. و انوشیروان بر خواری و افتراء او آگاهی یافت، پس او را طلب کرد، او را یافت، او را کشت. ابو عیسی وراق حکایت کرد که قول مزدکیان در دو عالم و دو اصل مانند قول بسیاری از مانویان است، جزء این که مزدک می‌گفت که نور به قصد و اختیار عمل می‌کند و ظلمت به خبط و اتفاق عمل می‌نماید. و نور عالم، حساس و لمت جاهل، کور است و آمیزش نور و ظلمت به اتفاق و خبط بوده است نه به قصد و اختیار، و همچنین رهایی نو از ظلمت به اتفاق رخ می‌دهد، نه به اختیار. مزدک مردم را از مخالفت و دشمنی و جنگ نهی می‌کرد. و چون اکثر آن، به سبب زن و اموال روی می‌دهد، زن را حلال و اموال را مباح گردانید و مردم را در آنها شریک کرد، چنان که در آب و آتش و علف شریک هستند. و از او روایت شده است که امر به قتل نفوس داده تا آنها را از شر و آمیختگی با ظلمت رها کند.

مسعود رشیدی

و مذهب او در اصول و ارکان این است که آنها سه هستند: آب و خاک و آتش. و هنگامی که با هم درآمیختند، از آمیزش آنها مدبر خیر و مدبر شر و وجود آمدند، پس آنچه از پاکیزگی آنهاست، مدبر خیر است و آنچه از کدری آنهاست، مدبر شر .

از او روایت شده است که معبودش در جهان برین بر کرسی نشسته است، مانند نشستن خسرو ۲۵۸ در جهان زیرین، و در برابر او چهار نیرو است: نیروی تمیز، و فهم، و حفظ، و سرور، چنان که در برابر خسرو چهار شخص هستند: موبد موبدان، و هیربد بزرگ، و سپهبد، و رامشگر . و آن چهار، کار جهان را به یاوری هفتی که فروتر از آنهاست اداره می‌کنند: سالار، و بیشکار، و بالوان، و براون، و کازران، و دستور، و کودک. و این هفت در دوازده روحانی می‌گردند: خواننده، و دهنده، و ستاننده، و برنده، و خورنده، و دونده، و کشنده، و زننده، و کننده، و آبنده، و شونده، و باینده .

و هر انسانی را که این قوای چهار و هفت و دوازده جمع شود در جهان زیرین ربانی می‌شود، و تکلیف از او برمی‌خیزد. گوید، پادشاه جهان برین فرمانروایی می‌کند با حرفهایی که مجموع آنها نام مهین است. و کسی که از آن حرفها چیزی تصور کند راز بزرگ بر او گشوده می‌شود. و کسی که از آن محروم بماند، در برابر قوای چهارگانه‌ی روحانی، در کوری جهل و نسیان و بلادت و غم می‌ماند .

شهرستانی، مزدکیان را در فرقه‌های متعدد معرفی می‌کند از جمله: کودکیان ، ابوسلیمان ، ماهانیان و سپیدجامگان . و کودکیان در نواحی اهواز فارس و شهر زور هستند و دیگران در نواحی سفد، سمرقند و چاچ و ایلاق هستند.

دیسانیان کیانند؟

دیسان در سریانی «بار دیسان» نامیده شده است. «بار» در سریانی به معنی «پسر» است. در عربی، علاوه بر «دیسان»، «باردیسان» و «ابن دیسان» هم به کار رفته است. ابن دیسان در سال ۱۵۴ میلادی در کنار رود دیسان، واقع در بالای شهر الرها، زاده شد و حدود سال ۲۲۲ میلادی در الرها درگذشت. وی آیینی از عرفان سریانی و کیهان‌شناسی ایرانی و فلسفه‌ی یونانی به وجود آورد. پیروان ابن‌دیسان تا قرن دهم میلادی در ایران و چین پراکنده بودند.

دیسانیان به روایت شهرستانی

اصحاب دیسان دو اصل: نور و ظلمت را اثبات کرده‌اند. نور خیر را به قصد و اختیار انجام می‌دهد. و ظلمت شر را به طبع و اضطرار انجام می‌دهد. پس آنچه از خیر و نفع خوشبویی و حسن است، از نور، پس آنچه از شر و ضرر و بدبویی و زشتی است از ظلمت است .

و پندارند که نور زنده، دانا، توانا، حساس، دراک است و از اوست حرکت و حیات. و ظلمت مرده، نادان، ناتوان، جامد، بی‌روح است، او را کار و تمیزی نیست، و پندارند که شر از او به طبع و حماقت به وجود می‌آید . پندارند که نور جنسی واحد است، و هم چنین ظلمت جنسی واحد است، و ادراک نور ادراکی متفق است، چون سمع و بصر و دیگر

مسعود رشیدی

حواس او شی‌ای واحد است. پس سمع او، بصر او و بصر او حواس اوست. به سبب اختلاف ترکیب سمع و بصر گفته شده، نه بدان سبب که آن دو در نفسشان دو چیز مختلف هستند .

و پندارند که رنگ همان مزه و بوی و بسودن است. آن را (یعنی نور را) رنگ می‌یابند، چون ظلمت با آن به نوعی آمیخته است، آن را مزه می‌یابند، چون ظلمت به خلاف آن نوع با آن آمیخته است. در رنگ و مزه و بوی و بسودن ظلمت هم همچنان می‌گویند. و پندارند که نور همه‌اش سفید و ظلمت همه‌اش سیاه است. و پندارند که نور پیوسته با پایین‌ترین صفحه‌اش با ظلمت و ظلمت با بالاترین صفحه‌اش با نور در تماس است .

در آمیزش نور و ظلمت رهایی نور از ظلمت اختلاف کرده‌اند: برخی از آنها پندارند که نور داخل ظلمت شد و ظلمت به خشونت و شدت با او برخورد کرد. نور از او آزار دید و خواست که آن را رقیق و نرم کند، پس از آن رهایی یابد. این به سبب اختلاف جنس آنها نیست، لیکن، همچنان که اره جنسش آهن است، صفحه‌اش نرم و دندان‌ه هایش خشن، نرمی در نور و خشونت در ظلمت است و آن دو جنس واحدی هستند. پس نور خواست با نرمی‌اش وارد سوراخهای ظلمت شود، او را ممکن نشد، مگر بدان خشونت. وصول به کمال وجود، جز به نرمی و خشونت، قابل تصور نیست .

و برخی از آنها گویند: بلکه ظلمت حيله کرد تا از صفحه‌ی پایینی آن به نور بچسبد، پس نور کوشید تا از آن رها شود و آن را از خود براند، پس بر آن تکیه کید. پس در آن فرو رفت، و آن مانند انسانی است که می‌خواهد از خلایی که در آن واقع شده بیرون بیاید، پس بر پایش تکیه کند تا بیرون بیاید، پس فرو رفتن او در خلای زیادتی شود. پس نور به زمان نیاز دارد تا خود را از آن رها سازد و در جهانش تنها شود .

و برخی از آنها گویند: نور داخل اجزای ظلمت به اختیار شد تا آن را اصلاح کند و از آن اجزایی که برای جهانش صالح باشند، بیرون بیاورد. پس هنگامی که داخل شد ظلمت زمانی به او چسبید، پس نور به جور و اعمال زشت پرداخت، به اضطرار نه به اختیار، و اگر در جهانش تنها بشود، از او جز خیر محض و حسن خالص سر نمی‌زند. و فرق است میان عمل اضطراری و عمل اختیاری.

مرقیون کیست؟

مرقیون در سینوپ ، واقع در نزدیکی آنکارا ، زاده شد و حدود سال ۱۶۰ میلادی درگذشت. مرقیون به دو خدا اعتقاد داشت: خدای صاحب عدل عهد عقیق و خدای صاحب فضل عهد جدید. وی خدای صاحب فضل را بر خدای صاحب عدل، رجحان می‌نهاد. مرقیون دو کتاب، یکی به نام انجیل و دیگری به نام تناقضات، براساس انجیل لوقا و نامه‌های قدیس پولس نوشته بوده است. پیروان مرقیون، با داشتن کلیسای خاص خود، تا سده‌ی دهم میلادی در شرق و غرب جهان آن روزگار پراکنده بودند .

مرقیون به روایت شهرستانی

بنا به گفته شهرستانی: «اصحاب مرقیون، دو اصل قدیم متضاد را اثبات کرده‌اند: یکی از آن دو: نور و دیگری: ظلمت. و اصل سومی را اثبات کرده‌اند و آن معدل جامع است و آن سبب آمیزش. چون دو چیز متنافر متضاد، جز به جامع،

نمی‌آمیزند. و گویند جامع در مرتبه از نور فروتر و از ظلمت برتر است، و از اجتماع و امتزاج آن دو این جهان به وجود آمده است. برخی از آنها گویند: آمیزش میان ظلمت و معدل واقع گردید، چون آن به ظلمت نزدیکتر بود. ظلمت با جامع در آمیخت تا بدان خوش شود و از لذات و لذت برد. پس نور، به سبب رحمت خود نسبت معدل جامع سلیم، گرفتار در شبکه‌ی ظلمت رجیم، روحی مسیحی، و آن روح‌الله و پسر اوست، فرستاد، تا او را از بندهای شیاطین رهایی دهد. پس کسی که از او (یعنی از مسیح) پیروی کند و با زنان نزدیکی نکند و از گوشت چرب پرهیز کند، رها می‌شود و نجات می‌یابد، و کسی که با او مخالفت کند زیان می‌بیند و هلاک می‌شود.

گویند: معدل را اثبات کردیم، چون نور، که خدای تعالی است، بر او روا نیست با شیطان درآمیزد، و نیز دو ضد به طبع از هم می‌گریزند و به ذات و نفس مانع یکدیگرند، پس چگونه اجتماع و امتزاج آن دو جایز باشد؟ پس گریزی نیست از معدلی، که فروتر از نور و برتر از ظلمت باشد و امتزاج بدو انجام بگیرد و این خلاف چیزی است که مانویان می‌گویند و اگر چه مرقیون پیشتر بوده است.

و همانا مانی مذهبی را از او گرفته، و معدل با او مخالفت کرده است و آن نیز خلاف آن چیزی است که زردشت گفته است، چون او تضاد میان نور و ظلمت را اثبات می‌کند و معدل را، چون حاکمی بر دو خصم و جامع میان دو متضاد، اثبات می‌کند: روا نیست که طبع و گوهرش از یکی از دو ضد باشد، و او خدای عزوجل است، که ضد و نظیری ندارد.

محمدبن شبیب از دیصانیان روایت کرده که آنها پندارند که معدل انسان حساس دراک است، چون او نه نور محض است و نه ظلمت محض. و از آنها حکایت کرده است که ازدواج را و هر چه را در آن نفعی برای بدن و روح باشد، حرام می‌دانند و از ذبح حیوان، به سبب زنجی که در آن است، پرهیز می‌کنند.

از گروهی از ثنویه حکایت شده است که نور و ظلمت همیشه زنده بوده‌اند، جز این که نور حساس، عالم و ظلمت جاهل، کور است، و نور حرکتی درست، راست و ظلمت حرکتی نادرست، تند و ناراست انجام می‌دهد. در حالی که آن دو چنان بودند، یکی از همامه‌های ظلمت به حاشیه‌ای از حاشیه‌های نور هجوم برد و نور قطعه‌ای از آن را، به جهل، نه به قصد و علم، بلعید، مانند طفلی که میان اخگر و خرما فرق نگذارد، و آن سبب آمیزش نور و ظلمت بود. پس نور اعظم تدبیر کرد، پس این جهان را ساخت تا آنچه را از نور با آن آمیخته رهایی دهد. نور اعظم جز بدین تدبیر نمی‌تواند نور را رهایی دهد.

کنتویان به روایت شهرستانی

کنتویان که بودند؟

گروهی از متکلمان حکایت کنند که کنتویان پندارند که اصول سه است: آتش و خاک و آب. و همانا موجودات از این اصول حادث شده‌اند، نه دو اصلی که ثنویه اثبات کرده‌اند. گویند: آتش به طبع خیر، نورانی است. و آب ضد آن است به طبع، پس هر چه از خیر است در این جهان از آتش است، و آنچه از شر است، از آب است، و خاک متوسط است. و اینان، به سبب آنکه آتش علوی، نورانی، لطیف است و وجودی جز بد و ممکن نیست، و بقایی بدون امدادش ناممکن، نسبت به آتش شدیداً تعصب می‌ورزند. و آب در طبع با او مخالف است. پس در عمل با او مخالف است و خاک میان آن دو متوسط است. پس ترکیب جهان از این اصول است. (گروهی از کنتوریان، به نام روزه‌گرایان یا

مسعود رشیدی

صامیان، از طیبات زرق امساک می‌کنند و به عبادت خدا می‌پردازند و در عباداتشان، برای تعظیم آتش، به آن رو می‌کنند و نیز از نکاح و ذبائح امساک می‌کنند. (گروهی دیگر از کنتوریان، به تناسخیان مرسوم‌اند و به تناسخ ارواح در اجساد و انتقال از شخصی به شخص دیگر اعتقاد دارند. و آنچه انسان از راحت و تعب و آسایش و بدبختی، که به انسان می‌رسد، مربوط است به آنچه در پیش انجام داده، جزای آن عملی است که در بدن دیگر از او سر زده است و انسان پیوسته در یکی از دو حالت است: یا در کاری است یا در جزایی است. و آنچه انسان در آن است: یا مکافات عملی را که در پیش انجام داده می‌بیند، و یا عملی انجام می‌دهد که منتظر مکافات آن است. و بهشت و دوزخ در بدن‌هاست. و اعلی‌علیین درجه‌ی نبوت است و اسفل سافلین درک مار است. و هستی‌ای بالاتر از درجه‌ی رسالت و هستی‌ای پایین‌تر از درک مار نیست و برخی از ایشان گویند: درجه‌ی اعلی‌درجه‌ی فرشتگان و درک اسفل درک شیاطین است. و تناسخیان با سایر ثنویان مخالفت می‌کنند، چون مقصود اینان از روزگار رهایی، بازگشت اجزای نور به جهان شریف ستوده و باقی ماندن اجزای ظلمت در جهان پست ناستوده است.

مسعود رشیدی

۱۳۸۵/۶/۹